



نام داستان : دختر کوچولو

ژانر : عاشقانه – احساسی

[www.lovekade.com](http://www.lovekade.com)



یه خانواده ی سه نفری بودن

یه دختر کوچولو بود با مادر و پدرش

بعد از یه مدتی خدا یه داداش کوچولوی خوشگل

به دختر کوچولوی ما میده

بعد از چند روز که از تولد نوزاد گذشت

دختر کوچولو هی به مامان و باباش اصرار می کنه

که اونو با داداش کوچولوش تنها بذارن

اما مامان و باباش می ترسیدن

که دختر کوچولوشون حسودی کنه

و یه بلایی سر داداش کوچولوش بیاره

اصرارهای دختر کوچولو اونقدر زیاد شد که

پدر و مادرش تصمیم گرفتن اینکارو بکنن

اما در پشت در اتاق مواظبش باشن

دختر کوچولو که با برادرش تنها شد

خم شد روی سرش و گفت :

داداش کوچولو ! تو تازه از پیش خدا اومدی

به من میگی قیافه ی خدا چه شکلیه ؟

آخه من کم کم داره یادم میره....

پایان.